

مابق از زمان قدیم اسم بعضی بلاد و معورهها و قلعهها که بزبان
 هندی شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف هامل یا ف ظاهر
 می شود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه و پرناله می نوشتند
 میرهادی مخاطب بفضائل خان که بخدمت دار الانشا مامور
 بود بعرض رساند که در زبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه
 و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلا در کلمه هندی
 نمی آرنند از جمله می حرف سیزده حرف الف و حا و خا و ثا و
 ذال و زا و صاد و ضاد و طاطا و عین و غین و قاف باشد در کلمه و کلام
 هندی بالکل متروکند و در نوشتن و تلفظ نمی آیند داخل حروف
 هندی نمی شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفی
 دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آرنند و در وسط
 و آخر کلمه اصلا نمی آید اما از آنکه از جمله ده دوازده اعراب که
 برای حرف هندی موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف
 بران است یکی را باسم کانا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده
 اند و آن را بصورت الف می نویسند و بمخرج الف نیز می
 خوانند این همان الف است که منشیان فارسی از ابتدای اسلام
 هندوستان - هوا بها در فارسی می نویسند باید بالف نوشته شود بعد
 عرض پسند پادشاه نکه - بجز آمد - و درین حال حکم فرمودند
 که آینده بجای ها الف می نوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و
 بگلانا هرکه بخط هندی آشنائی دارد لطفش را خوب بخورد
 میتواند نمود *

مخلص خان را از داروغگی توپخانه تندر نمود و بعرض

صالح میر بادشاه - (۴۰۰) - سنه ۱۱۰۳

و مدتی که رام راجه نام برادر سندیهای مقتول جهنمی که فی الحقیقت در قید سندیها می بود بعضی نام برداران مرهته او را بجای پدر و برادر جهنمی او براج بر داشته لشکر زیاده همراه او فراهم آورده باراد باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه داران و سرداران خود خلعت و کزک طلا جا بجا فرستاده و در استمالت عمداً نوجها کوشیده بدستور پدر و برادر جا بجا نوکران نامی را برای تاخت و تازاج ملک و تسخیر قلعجات رخصت نموده *

چون سابق در ذکر سلطنت اعلی حضرت صاحبقران ثانی اشاره بر حقیقت نصاری کنار دریای بنادر هند رفته باز بزبان خامه میدهد که منصوبان پادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر و بلاد کنار دریای شور در پناه جبال و مکانهای قاصب قلعهها ساخته دیهات آباد نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروری و عدم تکالیف شافه با رعایای آباد کرده خود میکوشند و برای مسلمانان پورا علیحدده قرار داده مسلمانان را میان آنها بجای قاضی سرگروه مقرر کرده تنقیح معاملات جزئی و نکاح با او گذاشته اند اما رواج بانگ و صلوة در اینجا اصلاً نیست و اگر مسافری نامراد در تعلقه آنها وارد شود هر چند ضرر دیگر بدو نمی رسانند اما ادای نماز بلا تشویبش نمی تواند نمود و در دنیا برخلاف طریقه انگریز برجهازات دست تعدی دراز نمی نمایند مگر جهازی که قول آنها موافق دستور مقرری حاصل نموده باشد یا جهاز عرب و مسقطی که مابین هر دو فرقه عداوت قدیم است و بر قابو بر جهاز همدیگر تاخت می آرند و دیگر در صورتیکه جهاز بندر دور دست معیوب تباد

گشته بدست آنها افتد شکار خود میدانند - و ظلم عمده آنها این است که اگر یکی از رعایای تعلقه آن طائفه بد کیش باجل خویش وفات یابد و ازو فرزند نابالغ ماند و پسر کلان نداشته باشد اطفال او را بدست المال سرکار پادشاه خود دانسته در معبدخانه کلیساکه همه جا ساخته اند میبرند و پادری آنها که مقتدای آنها باشد او را احکام ملت نصرانی تعلیم می نماید خواه فرزند سید مسلمان یا برهمن هند باشد بمذهب خود می آرند و بدستور غلامان ازو خدمت میگیرند - از آنکه در کوکن عادلشاهی متصل دریا قلعه معموره مشهور بگوره حاکم نشین آن گوره واقع شده و کپتان مستقل از طرف پرتگال در آنجا می باشد و دیگر بناها و دیهات سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سوای آن از چهارده پانزده گروهی بگذر سورت مائل طرف جنوبی تا سرحد قلعه منجی تعلقه انگریز و سرحد حبشیه که کوکن نظام شاهی می نامند درینا کوههایی عقب پرگنات بکلانا و جوار جبال دشوار گذار گلشن آباد هفت هشت قلعه خرد و کلان احداث نموده از آن جمله دو قلعه باسم دمن و بسی که از سلطان بهادر گجرات بحیل و قول و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده اند اگرچه در طول چهل و پنجاه گوره در تصرف خود دارند اما در عرض زیاده از یک گوره و یک و نیم گوره نیست که پای دامن کوهها را کشتکار می کنند و از جنس اعلی مثل نیشکر و انناس و بونج می کارند و اشجار نارجیل و فوفل بیشمار دارند مبالغ کلی محصول از آن بر میدارند و در جمیع دیهات بنام اشرفی وضع کرده آنها که براد از نقره

قیمت نه آنه باشد و سکه فرنگ است رواج می نمایند و رائج آنجا
 موای اشرفی مزبور پارچه ریزه می است با هم بزرگ نامند که یک یک
 فلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروخت می شود و حکم پادشاه اصلا
 در آن جا جاری نیست و دیهات را وقف کد خدا نمودن دختر در
 جهاز میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن و امی
 گذارند و زنهایی آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و سوای یک زن
 زه دیگر و سریت در ملت آنها نمی باشد - بعده که حقیقت زشتی
 اعمال آنها بمرض رسید ازینکه کپتان متصل کوکن نظام شاهي که
 قاج کپتان گوره میباشد نسبت بکپتان گوره کم زور واقع شده ابتداء
 بنام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و توابع آن که از قوم نایبه
 و خویشان ملا احمد بیجاپوری که در عهد اعلی حضرت ذکر او
 بگزارش آمده بود در شجاعت و کار طلبی شهرت داشت حکم صادر
 شد که بتأفق فوجداران و کومک حبشیان در استیصال و اخراج
 طائفه جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد و کومک دیگران
 نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعه گیری فراهم آورده
 بر دیهات آنها تاخت نموده غافل بر یک دو قلعه خرد که مصالح
 جنگ نداشت تاخت و یورش نمود چون آن جماعه در جنگ
 میدان عاجزند و سوای بغدوق و شمشیر که بصورت سیخچه
 دارند یراق دیگر ندارند و اسپ نگاه نمیدارند در حمله اول در
 بفرار آورده بیشتري خود را به پناه قلعه دامن و بسی رساندند و
 جمعی از فرنگیها با زن و نوزاد باسیری در آمدند و دو قلعه را که
 شکالی نموده گذاشته رفته بودند بقصر معتبر خان در آمد و دبدبه

و زلزله عظیم میان آن قوم رو داد و همه دلخواختها در قلعه دمن و
 بحی فراهم آمده به بند و بست برج و باره پرداختند - بعد از آن که این
 خبر بکپتان گروہ تعلقه کوکن عادلشاهی که خود را بجای
 صوبه دار کل و نائب مستقل پرتگال می گیرد رسید از آنکه آن جماعه
 خود را صاحب اختیار دریا میگیرند و در جنگ جهاز بر روی دریا
 ترددی که از آنها می آید از هیچ قوم دیگر نمی آید عرضه داشت
 از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران
 درج نمودند که ما از طرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان
 روی دریا هستیم پارچه زمین ناکاره کنار دریا که حکام و فرمانروایان
 ملقب این سرز و بوم بجزرگان ما داده اند آباد کرده خدمت می نمائیم
 در صورتیکه خلف مرفعی مبارک باشد ماها که خانه بدوشیم
 خانه ما و مکن اصلی ما روی دریا است بر جهازات حوار شده
 بموجب حکم پادشاه خود که برای مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه
 هذدوستان ممنوعیم بحفاظت دریا خواهیم پرداخت - از آنکه مبلغی
 تحف و هدایا برای حواری و صاحب مداران حضور نیز در ستاده بودند
 مقربان پادشاهی خاطر نشان نمودند که تا از بند و بست خشکی و قلع
 ریشه کفار بد کردار بالکل خاطر جمع حاصل نشود زنجور خانه دریا
 را بشورش نمی توان آورد - بنابراین حکم معاف نمودن تقصیر آن
 جماعه و خلاص نمودن اسیران فرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند
 از نوشته اخبار نویسمان صوبه ملتان بعرض رسید که سید شاه
 سلیمان که مدت بی سال فرمان روی ایران بود و در بیعت حیات
 نمود و بجای او سلطان حسین جلوس فرموده بدستور پادشاه دین پند

عالمگیر بادشاه (۱۰۴۰) سنه ۱۰۴۰

هندوستان حکم نمود که خرابات خانها و بدعات نا مشروع قمارخانه و
غذا و دیگر سرمایه فساد از قلمرو ایران برطرف سازند - شاهزاده معزالدين
و شاهزاده محمد عظیم پسران پادشاه زاده شاه عالم را از قید خلاص
ساخته فرمودند که مراتب منصب هر دو بعرض رسانند و خیمه برای
آنها از دیبک کلال بار زدن فرمودند و بعد از چند روز هر دو برادر را تسلیم
بجایی منصب فرموده همراه شاهزاده معزالدين نوج و توپخانه
داده برای تنبیه اشقیای طرف کوکن مرخص فرمودند - و شاهزاده
محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف
پادشاه دستخط می نموده باشد - چون حقیقت فساد و سرکشی
مرزبانان چنجی و چنچاور توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از
خزانه معمور بودند و فی الحقیقت از منصوبان ستمهای مقبول
و از قدیم منجهل ملک رام راجای بیجاپور گفته می شدند و همیشه
با فرمان رزبان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر بر استحکام دو
سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخی زیاده آنها بظهور می آمد
بعرض رسید - شاهزاده محمد کام بخش را بتالیقی جهده الملک آمد
خان و هزارای اعتقاد خان که مخاطب بنو الفقار خان نصرت جنگ
ساخته بودند مرخص فرمودند و بهره مند خان را نائب جهده الملک
مقرر نمودند و عبد الرزاق خان قری را که فیروز جنگ چند گاه نزد
خود نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار
هزار و سه هزار سوار بخدمت فوجداری کوکن عادل شاهی که
کنار دریای شور متصل گووه تعلقه فرنک واقع است مقرر کرده
بروانه نموده عبد القادر خان نام پسر او را در حضور نگاه داشته

بودند - چون عبدالرزاق خان که در قبول نوکری مجبور بود و اکثر اراده وطن را در زبان داشت و با اخبار نودسان بکمال سختی سلوک می نمود از مواعظ تعلقه فوجداری او بعرض رسید که عبد الرزاق خان می خواهد بر سر جهاز سوار شده روانه وطن گردد - بعد عرض فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان را تغییر نموده گرز بردار تعیین فرمودند که او را بحضور آرد - این خبر که بعد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خروج و میسر نیامدن بار بردار خیمه و احباب زیادتی را سوخته چربیده گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد عنایات ساخته پسر او را حواله او نمودند و عبد الرزاق خان را از اصل و اضافه پنجاهزاری پنجاه هزار سوار نموده بخدمت فوجداری راهبری مامور فرمودند •

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بقصر فیموریه در آمد محصول خربزه گرما دران ولایت در ریل کنار رود خانه مردم عاجز و نامراد می گارند معاف بود دمی و درمی بتصرف عمال پادشاهی و جاگیر داران نمی آمد و در نسخه تنخواه دیوانیان و سرشته زمینداران داخل نبود - درین ایام که محرم خان عرف خواجه یاقوت را داروغه کل باغات پادشاهی نمودند او بر حقیقت عدم ضبط محصول خالیزهای کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت ذاتی بعرض رساند که محصول خربزه صوبجات دکن که مبلغ کلی می شود و ضبط در نمی آید را بگن تلف می گردد و نقصان سرکار می شود - حکم بنام دیوانیان صادر شد که حاصل آن را ضبط

عالمگیر پادشاه (۱۰۶۶)

نمایند - از بنای این بدعت که هر سال گهزاران و نامرادان بی بضاعت قوت دو سه ماه ازان بهم میبرسانیدند بعد این حکم احمسی و منصفدار علیحده برای ضبط محصول آن از روی جریب در همه برگذات تعیین شدند - و دستگاه نظام تازه برای حکام و عمال بدمال بهمرسید - بدین وسیله مبلغ برای خود و محرک می گرفتند بنابراین جمعی که بدین شغل پارچه نان برای اطفال و عیال پیدا می نمودند دست از کشتکار و کسب این کار کشیدند - و دیگر بنای بدعت بد عاقبتی این گذاشت که سابق دروازه های باغهای پادشاهی که محض برای تفریح و فیض خاص و عام موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمود که باغات صوبجات همیشه مقفل نگاه دارند مردم را از سیر و تماشا محروم ساخت مگر جمعی که چیزی بنگاهبانهای باغ بدهند و تملق نمایند در بر روی آنها کشاده گرد

• بیت •
 نیکوان رفتند و سزتها بماند • ظالمان رفتند و نعمتها بماند
 باقی سخنهای او که باصف فید و بی آبرو گردیدن پادشاه زاده محمد کام بخش گردید بر محل بذکر خواهد در آمد •
 چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کدخدا نه نموده بود دختر کلان را هر چند خواستند بکمی منسوب سازند قبول نه نموده پیغام نمود که اگر پادشاه را در خدمت خویش برای آب وضو بر خدمت ریختن در حرم محرم شرعی خویش مازد فخر خود میدانم و الا از باقی اذات دنیاری اجتناب دارم لهذا یوسه بر برای او مقرر کرده با احترام تمام نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر در

عقد مکنند بیجاپوری در آورده بار در حبس همدم ساختند و دختر
دیگر را بعنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر بیکی
از فرزندان حلسه نقش بند منصوب نمودند که خلاف رعایت
خطرا ابوالحسن بظهور آمد. روح الله خان میر بخشی که از امرای
مزاج گرفته موروثی گفته می شد و بهزاج پادشاه آشنا شده بود
و در برآمد کار خلق میگوشت و دیعت حیات نمود تاریخ وفات او
(روح در تن ملک نه اند) یافتند. بهره مند خان را که تن بخشی بود
و نیابت وزارت همیشه ان داشت میر بخشی نمودند و مخلص خان
را که خدمت عرض مکرر داشت تن بخشی مقرر کردند و شریف خان
بخدمت عرض مکرر مامور گردید. درین سال بسبب شهرت خیر خلاصی
پادشاه زاده محمد معظم اخبار نساد افزای مختلف از اراده باطل
پادشاه زاده محمد اعظم شاه بزرگانها جاری گردیده بود بدقتاضای مصلحت
پادشاه زاده را از بنکاپور برای رفتن طرف و اکن گیره که از اردوی
پادشاهی سر راه راج شده بود مامور فرمودند. بعد که محمد اعظم
شاه بکمال آراستگی فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید
از آنکه خیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر اراده ناسد پادشاه زاده
زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات
وحشت امزا بگوش مقربان پادشاه میسر مید از طرف پادشاه نیز
کلمات لغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرض داشت
که و د که اگر چه آرزوی حصول سعادت قدم بوس زیاده ازان هست که
بعرض آن پردازد اما از آنکه موافق حکم زون بر خدمت مامور
باید رسید و مواس دارند که در صورت داخل لشکر گردیدن مردم

همراه خانه زاد مبادا جا بجا بخیمهای خویشان و آشنایان رفتند
 لشکر اقامت اندازند و در برآمدن تکامل ورزند باز هرچه ارشاد شود
 بدان عمل نمایند. در جواب از راه فرزند نوازی فرمان صادر شد که
 ماهم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبه اتم داریم اما چون
 داخل شدن آن نور چشم بلشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار
 می آیم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هر دو
 فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید هما نوقت رخصت خواهم
 نمود و حکم شد که خیمه مختصر شکار بیرون برده در زمین بست که
 لشکر بنمود نباید نصب نمایند و خفیه به بخشیان و داروغه جلو
 خاص و توپخانه و گرز برادران و مردم خاص چوکی حکم فرمودند
 که مردم بسیار کم انتخابی نه روز پیشه مسلح همراه بگیرند و در ظاهر
 تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاد نمایند و جمعی از قراران متعبد
 توپخانه مامور گردیدند که همراه لشکر پادشاه زاده و چهار طرف
 دولتخانه چنان بند و بست پردازند که باد راه هم مجال بیحکم داخل
 شدن لشکر نباشد و میرتنگان را مامور فرمودند که از دخام عام و تماشاچی
 را نگذارند و بعد رسیدن بدولتخانه مجددا حکم بنام پادشاه زاده
 صادر شد که جای دولتخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد
 سوار با خود نیارزد همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص
 قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت در صد سوار خود را
 برساند چند قدم راه که طی نمود یکی از چیلهای روشناس زبان دان
 پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش ندارد همچنان پیهم
 حکم میروید تا آنکه نزدیک بازگام رسید جمال چیله حکم رسانید

که صیدی که بر سر تیر آورده ایم رم خواهد خورد و چپقلش مردم زیاد و میدان جلو خانه تنگ واقع شده از سه جلودار زیاده با خود نیاورده باقی مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدبیر قضا توام عالمگیر چنان موافق افتاد که بعد که پادشاه زاده همراهه و الاجاه و عالی تبار نزدیک رسید و بندوق قدیمه روشن بقصد شکار بقایو آمده در دست پادشاه بود بسبب اهتمام میر تزان زیاده از دو جلودار بار نیافتند و برای گرفتن اسب عالی تبار جلودار نبود - درین حالت که پادشاه زاده رنگ رو یاخته خود را در عین تهاکه دام بلا دید مختار خان حکم رساند که هر سه یراق را نموده بیایند - پادشاه زاده زیاده متوهم گردید مختار خان به تسلی پرداخته با خود بود - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیده سه بار طواف پادشاه نموده نذر و نثار گذراند - حضرت خادمگان از روی اطف و شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیده بندوق بدست پادشاه زاده داد حکم تیر بر عید انداختن نموده باز همراه بتسبیح خانه آورده حکم نشستن فرمودند - باظهار گرمی و تپالت تمام استفسار احوال نمودند - از آنکه شهرت یافته بود که پادشاه زاده زیر جامه نره پوشیده ست لهذا پیاله ارگجه طلبیده برای تسکین و دفع حرارت فرمودند که بند جامه را نماید و بدست مبارک ارگجه مالیدند بعده شمشیر خاص که پیش تخت می گذاشتند از غلاف بر آورده تعریف آن که از عهد فروردس مکانی بما رسیده نموده بدست پادشاه زاده دادند - دست پادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم آداب شمشیر را ملاحظه نموده خواست که باز بدست پدر بزرگوار

عالمگیر دادشاه

(۴۱۰)

حده ۱۰۳ :

بگذرانند از روی عذایت پادشاه زاده مرحمت فرمودند
 و چند کلمه و عطف و نصیحت آمیز مشتمل بر اشاره آنکه شما را گرفته
 خلاص نمودیم و خیر بوابسته‌های شما رسیده باشد و همه در کمال
 مایومی مغموم خواهند بود زود مرخص شوید برزبان آورده
 خلعت و جواهر داده رخصت نمودند - گویند تا رسیدن خبر مرخص
 ساختن پادشاه زاده جالی بیگم محل خاص محمد اعظم شاه و دیگر
 بیگمان و خدمت محل مایس مطلق گشته بگریه و زاری پرداخته
 بودند - بعد رسیدن خبر نجات ازان بلیده رنگ بر روی همه آمد - نقل
 نمایند هرگاه فرمان بدستخط خاص بنام پادشاه زاده صادر می شد
 و از نوشته وکیل بر مضمون آن اطلاع نمی یافت وقت سوار شدن
 باستقبال فرمان تا بر مضمون اطلاع یابد چنان متزلزل خاطر می
 گردید که رنگ بر چهره او بحال نمی ماند .

چون بموجب مزید اعتبار و استقلال میرزا یار علی که داروغه
 داک بود و بحال دیانت و استغذا خدمات مرجوعه را سرانجام بیدان
 سوانح نگاران بلا و قصصیات بمرتبه استقلال و اعتبار بهم رسانده
 بودند که فی الحقیقت شریک غالب صوبه داران و فوجداران گردیدند -
 درین ایام سوانح نگار بقدر سورت محمد باقر نام را بعلمت وقوع
 تقصیری تغیر نموده بودند - مدیات و فضیلت پناه سید سعد الله
 که از جمله فضایی متبحر و منزویان و خرقه پوشان مشهور هفت
 اقلیم گشته بود و نوشته از نزد پادشاه اثر تمام می بخشید و در
 جواب از همیشه فرمان بدستخط خاص بامتزاز تمام صادر می فرمودند
 و سید که در نوشتن سفارش از باب حاجت جزأت زیاد می نمود

در باب بحال گردیدن محمد باقر و یکی از حکیمان دار الشفا که عزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض هرچند که خدمت هر دو را بموجب نوشته سید بحال نمودند اما در جواب خانها هر بار که بدستخط خاص فرمان می رفت حسب الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشته آن سیادت پناه خدمت هر دو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فقیرید باید که در ماده علما و فقرا می نوشته باشید درباره این مردم که پیشه ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سیادت پناه دارید هرچند که در کار پادشاهی ساعی و متدین باشند در قبول خدمت بر نفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت ظالم نمودن شریک ظلم گردیدن است چرا از شما بظهور آید *

چون بسبب امتداد مهم دکن بیشتر خزانه اندرخته تدموریه بصرف درآمده بود و قلت پای بانی و بسیاری از باب طلب از حد گذشت و در ایامی که روح الله خان مرحوم در گذراندن مثل نو ملازمان جرأت زیاده می نمود باوجود ممنوع گردیدن خود داری نمی نمود - روزی از روی بیادمانی فرموده بودند که ما مکرر گفتیم نوکر در کار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمی دهید - روح الله خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خداداد هندوستان ملجای ملایین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادن کلمه یاس در باره ارباب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است از ما عرض نمودن امریست واجب قبول نمودن و جواب آن با اختیار آن ولی نعمت است - بعده در همان ایام مخلص خان بخشی گردید او می خواست

فالمکبر بادشاه (۴۱۲) سنه ۱۱۰۳

نسبت بروح الله خان زیاده در فیض برزوی خلق الله کشاده گردید
 و در مثل گذراندن جرات زیاد از اندازه خود بکاره پیبرد و همه دهنه
 بزبان نصیحت آمیز منع فرمودند فائده نه بخشید تا آنکه روزی از روی
 بیادمانی و اعتراض تمام هر دو بخشی را خصوص مخلص خان را
 مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم که نوکر
 در کار نداریم قباحت نفهمیده حکم اقامی شنوند آنقدر زجر نمودند
 که هر دو بخشی آزرده خاطر گشته بخانه آمدند - و به پیشکاران گفتند
 که مردم را جواب دهند و سند و اسناد نو ملازمان جاری نسازند و در
 تردد برزوی از باب حاجت بسته گردید و بخشیدان بحضور آمده
 بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعی که از سالها می دیدند
 مایوس گشته فکر های فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه
 نوحه بودند - چون حاجی محمد انوار که از علم عقای و نقلی بهره
 تمام داشت و آثار رشد در چهره حال او پیدا و هویدا بود بحضور
 رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرسیدند که احدی از جد
 و آبای توبه بندگی این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که
 درن همتی را این بقده اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او
 خوش شده بمنصب مناسب و خطاب خای و بخدمت
 پیشکاری مخلص خان بخشی سرافراز فرمودند او از خطاب ابا
 نمود و طریقه دیانت و راستی و کار ظاهری او اگر مفصل بزبان
 خامه دهد باطناب کلام منجر می گردد تا که بود خدمت را به
 نیکنامی تمام سرانجام داد آخرش استعفای خدمت کرده
 رخصت بیت الله حامل نمود پادشاه از راه عنایات و قدر دانی

سنه ۱۱۴۳

(۴۱۳)

عالمگیر پادشاه

فرمودند که از طرف ماهم چند لک روپیه بخدمت مکه معظمه برسانند چنانچه بعد زیارت حرمین شریفین رساندن مبلغ مذکور چون مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بلشکر ظفر اثر نتوانست رسید در بلده خجسته بنیان ودیعت حیوانات نمود بعد عرض تاضف بسیار فرمودند *

درین ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهای رام راجا جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعات که بتصرف بند های پادشاهی درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعه پرناله که از قلعه های فلک ارتفاع فاسی مشهور توابع لیچاپور است و بتدریج و سعی زیاد قلعه کشایان به تسخیر درآمده بود بانکه تدریج بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعه دار پادشاهی وقتی که کار از دست رفته بود خبر یافته دست و پای حاصل زده زخمی گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصد دارد که خود را با امانت مرزبانان چنجی رسانده در گرد آردی فوج خود ببرد از - از شنیدن این خبر نهایت غمناک ملل بر خاطر عاظم پادشاه روی داد باره بمحرم مراقبه مکرر فرود رفته بعد به بهره مند خان فرمودند که پرناله نرفت لیچاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید پرداخت - و خواستند که بهره مند خان را بانوج شایسته مرخص سازند چنانچه طومار فوج بندی تیار شد و بدین مرزبانان پیشخان به بهره مند خان برآمد - درین اوان خبر رسید که شاه زاده معزالدین خود را بدای قلعه پرناله رسانده بمحاصره پرداخت لهذا بنای مصلحت بران قرار یافت که خود بدواست تابیدم پوری تشریف برده از انجا

عالمیگر بادشاه (۱۴۱۴) سنه ۱۱۰۴

افواج برای تذبذبه اشقیاتعمین فرمایند و به تعلی بخشیدان پرداخته
برای گذراندن مثل بدستور سابق حکم فرمودند و شباناکامی ارباب
غرض بصبح امید مبدل گردید.

ذکر سوانح سال می و هفت جاویس مطابق سنه هزار

و صد و چهار هجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوری، بر اندراشته شد
بعده که ویرانه آن مر زمین از نزول مقدم پادشاه کشور گیر رونق
آبادی پذیرفت حکم چهارمی نمودند و فرمودند که بیرم پوری را
اسلام پوری می نوشته باشند و امرا بساختن عمارت و غربا بانداختن
چهار شروع نمودند. قاضی شیخ الاسلام چنانچه بگزارش آمده
رخصت کعبه خواسته بعد رسیدن بحرمین شریفین و ادای در حج
و رساندن فیض به سادات و دیگر حکمه آنجا و ساختن مکانهای
خیر جاری مراجعت نمود. بعده که خبر رسیدن او به بگذر صورت
بعرض رسید حکم طلب او باعزاز تمام صادر فرمودند. اگرچه قاضی
شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاه اسلام نموده طوعا و کرها خود را
بمخضور رساند و پادشاه کشور ستان توجه و عنایات و ترحمات را زیاده
فصحت بحال قاضی شیخ الاسلام بعمل آورده مکرر عطر و دیگر
خوشبوها بخدمت مبارک بجامه شیخ الاسلام مالیده تکلیف باز
قبول نمودن منصب مع اضافه و خدمت سابق و صدقات و هر
خدمتی که خواهد بمیان آوردند و آن پیرو حق از قبول ابا نمود
بعد مکرر فرمودن پادشاه لچار گشته بتقاضای مصلحت دفع الوقت
القباس نمود امیدوارم که بحال رخصت وطن یابم که باحمد آباد

رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه در آنجا نزد عیال و اطفال
بسر برده رعایت ملک رحم نسبت ببعضی وابستهای بی بضاعت
بجا آرم بعده هرگاه که یاد فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجه
قبول در آمد و محتاج نموده باعزاز رخصت نمودند - برای تسخیر
قلعه پرنانه و راجنده و دیگر قلعات جا بجا فوج تعیین فرمودند
و حکم بنام فیروز جنگ که بموجب فرموده حضور در بهادر گده
چهارونی نموده بود مادر گردید که بنگاه در آنجا گذاشته جریده خود
را بتنبیه اشقیار سازه قلعات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگر چه بعد
دستگیر و مقتول گردیدن سنبهای جهانی بسیاری از سرداران نامی
مرهته از طرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید
انتشار یافته اطراف افواج پادشاهی علم شهرت بر افراشته آغوشی
و دست اندازی از حد گذرانده کارهای دست بسته نمودند - که بتفصیل
آن قلم را رنجه داشتن از سر رشته سخن درز افغان است اما از آن
جمله سقا کهور پوره و دهن جادو که از سرداران نامی صاحب پانزده
بیعت هزار سوار جراز جنگی موجودی بودند و مرهتهای صاحب فوج
دیگر رفاعت و اطاعت آنها می نمودند چشم زخمهای عظیم از آنها
بسرداران فوج پادشاهی میر رسید خصوصاً سنتای نابکار در تاخت
و تاراج معمورهای مشهور و مقابله نمودن با امرای سرفوج عمده
چنان شهرت گرفت که هر کرا با او منابله و مقاتله اتفاق می
افتاد سوا می آنکه کشته شود یا زخمی گشته امید گردد یا هزیمت
یافته فوج و بهیر بنارت داده جان بدر بردن حیات در باره دارند
چاره کار نمی دانست و هر طرف که آن سگ لدین نابکار به نابکار

عالمگیر بادشاه (۴۱۹) سنه ۱۱۰۴
 کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او
 کمر نمی بست و هر سستی که با فوج جهان آشوب رو می آورد
 دل شیر مردان رزم از ما را در تزلزل می انداخت چنانچه امامعلی
 خان یکهراکه از سرداران تهور پیشه مشهور دکن گفته می شد بشرح
 و تفصیل جنگ آن نمی پردازد در مقابله و حمله صف ربانی اول از
 جا برداشته تمام فوج او را بغارت برده خود او را بعد زخمی گردیدن
 دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبلغ کلی گرفته
 خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شریه خان که خود را
 رستم زمان و شیر شریه میگرفت در ضلع قلعه ستاره بعد مقابله با
 نمودن بهیرو هرچه با خود داشت بجان داده بچنگ آن کافر گرفتار
 آمده بعد مبلغ کلی دادن نجات یافت - هم چنان علی مردان
 خان عرب حسینی بیگ حیدرآبادی شش هزاری را که بدان سگ
 ناپاک مقابله و کارزار روداد بعد ترودن نمایان تمام فوج و بهیرو
 بتاراج رفت بعد کشته و زخمی گشتن جمعی از مردم نامی همراه
 فوج و علی مردان خان با چند نفر نامی زخمی و دستگیر گردیدن
 و چند روز نگاه داشته در لک روپیه از او و مبلغی از همراهان او گرفته
 دست از او برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال بر خاطر پادشاه
 عالم ستان می افزود - در ایامی که خان جهان بهادر را از صوبجات
 بنگاله و غنیره معزول ساخته بی پروبال نموده بحضور طلبیده
 بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدمانی بمجرا کمر می
 آمد شهرت ترودن و جان فشانی جان نثار خان و تهور خان پسر
 ملابت خان که تازه بعرضه کارزار آمده مصدر ترودات نمایان گردیده

سنه ۱۱۰۴ (۱۰۱۷) عالمگیر بادشاه

بودند بجای رسیده بود که خلد مگال به ظهار حسن تردد آنها مکرر
 خان جهان بهادر را مطعون ساخته از روی قدردانی زبان بتوصیف
 شجاعت و تهوری هر دو آشنا می ساختند - در همان اوان بعرض
 رسید که سابقین سرحد کرنا تک سننا را با جان نثار خان و تهور خان
 و غیره که به تاجه اشقیا مامور بودند سررچار مقاله افتاد و بعد
 زور خوردی که بمیان آمد جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی
 گردیدند بمرتبه هزیمت بفوج پادشاهی روی داد که تمام فوج و توپخانه
 و بهادر بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بسوی فراولان جهان
 بدر بود و تهور خان زخمی کشته خود را میان مردها و زخمیها که
 در او گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره یافتن غنیمت
 دانست - هم چنان باکثر مردم عده روشناس که دران فوج بودند
 چشم زخم بدنامی مآل و آبرو بیداد دادن رسید و بسیاری دستگیر
 گشتند و بعضی بحیل جان بدر بردند - بعده که این خبر بعرض پادشاه
 رسید اگرچه نهایت بر کدورت خاطر انزود اما در ظاهر بر زبان آوردند که
 اختیار بنده نیست همه از جانب الله است - از اتفاقات آن روز
 محمد مراد خان که مدت با خان جهان بهادر رفیق بود از در بار
 برگشته بدین خان جهان بهادر رفت از آنکه این خبر ناخوش خیده
 بخیمه انتشار یافته بود خان جهان بهادر باظهار شماعت از محمد
 مراد خان استفسار نمود که حقیقت شوخی سننا تردد خانه زان
 کار طلب پادشاهی که بعرض رسید چه فرمودند - محمد مراد خان
 گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاری شد که آنها چه تقصیر دارند
 همه از جانب خداست - خان جهان بهادر گفت خیر در عالم بالا

عالمگیر بادشاه (۱۴۱۸) سنه ۱۱۰۵

عرض مکرر نمي باشد که بدهند و بازستاند هر کوا هر چه روز ازل دادند
دادند یعنی در سر لشکری و فوج کشها بمن هرگز چشم زخم خفت و بی
آبرویی نرسید - خیمه پادشاه زاده محمد معظم را از جانی که بدستور
محبوسان بود بیرون متصل گال بار نصب نمودن فرموده برای
مجرأ آمدن مازون ساختند و گاه گاه از الوش خاصه و میوه یان
میفرمودند *

ذکر سوانح سال سی و هشت جلوس مطابق سنه هزار

و صد و پنجم هجری

بعده که پادشاه زاده محمد کام بخش و جمده الملک اسد خان و
قو الفقار خان نصرت جنگ نزدیک چنچی رسیدند به تفاوت گوله
رس فرود آمده ب فکر تدبیر تسخیر قلعه افتادند - اگر چه نظر بر طول
و عرض قلعه چنچی که چند کوه متصل هم واقع شده و هر کدام با هم
علیه بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفاک کشیده
است که سرانجام توپخانه و همه ذخیره ساکولات و اسباب جنگ آماده
داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور ترتیب
و تقسیم مورچال برداخته شروع بکندن نقب و بستن دمدسه و
پیش بردن مورچال برداختند و بهادران کار طلب و دلوران جانبدار
خواستند که جوهر تردد و سعی خود را به عرض ظهور آرند و کفار
قلعه نشین بدستور قلعه داران آزموده کار به بندوبست برج و باره
برداخته باستغذای تمام که پنداری اصلا از آمدن لشکر تزلزل در دل
آنها راه نیافتند گاه گاه یک دو توپ سر میدادند و زمینداران اطراف
دور نزدیک و فوج مرهده از هر طرف نموده ارگشته بر سر کهی

عالمگیر پادشاه

یمن و دستار لشکر ریخته شوخی زیاد می نمودند و مانع رسیدن رسد
 غله میگردیدند و بعضی اوقات غافل بر سر مورچال ریخته دست
 برد نمایان بر روی کار می آوردند و تزلزل تمام در افواج انداخته
 محنت مورچال را ضائع و باطل می ساختند - چون مفصل بذکر
 سوانحی که در اینجا از ترددات فرج پادشاهی و محصوران بظهور
 آمده پرداختن خالی از طول کلام نیست و مکرر اوراق بسبب
 بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه بقیه دانسته
 خلاصه آن را بزبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعد از ایام
 محاصره باستان کشید و مردم بسیار بدرجه شهادت رسیدند
 هر چند غلبه فوج کمکی کفار روز بروز زیاد می گردید و فقر
 خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز پدشگان قلعه کشاچنان دلیرانه
 میکوشیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - اما از آنکه زمام اختیار
 فوج و کار فرمائی امور ملکی و مالی و نقد و بست آن صانع
 بدست جمده الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زاده
 محمد کام بخش گرانی می نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاه زاده
 که لازم و ملزوم ایام شباب است جمده الملک و نصرت جنگ
 کلمات نصیحت آمیز درشت و تاج نسبت پادشاه زاده
 بزبان می آوردند و این معنی باعث رنجش خاطر محمد
 کام بخش می گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که
 تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار
 طرف خود سعی داشتند روز بروز زیاد، ماده فساد و عناد آماده می
 گردید - خبر که به محصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یابنده به تمهید

مختلف پدغام رسل و رسائل شعله امروز پادشاه زاده به بیان آورده
 علاوه آشوب و برهم زدن فوج گردیدند - درین ضمن خبر آمد آمد سنقاس
 نابکار بمرتبه اتم اشتهار یافت و افواج مقهوران اطراف لشکر
 پادشاهی و سوز را چنان فرو گرفتند که چند روز رسیدن احکام و گرز
 برداران و هرکاره و قاصد از حضور متعذر و بند گردید و نه از پادشاه
 زاده و جده الملک پادشاه خبر میرسد و نه پادشاه زاده را
 بر حقیقت و خبر سلامتی حضور اطلاع حاصل می شد - و پیغام های
 توهم افزای جهان آشوب مشتمل بر ترغیب و طلب پادشاه زاده
 از نزد محصوران میرسد لهذا رسواس هراس آمیز بدین مرتبه
 در دل پادشاه زاده رایانمت که بقول بعضی نظر بر عناد جده الملک و
 نرسیدن خبر حضور خوامت خود را بقلمه نزد محصوران رساند - جده
 الملک و نصرت جنگ اطلاع یافته بی خبر خود را رسانده
 اطراف خیمه محمد کام بخش را فر گرفتند و غافل بر سر پادشاه
 زاده رسیده دستگیر ساختند - درین حالت که ماده مساک و آشوب لشکر
 پادشاهی آماده گردیده بود ستمی نابکار با بیعت و پنج هزار
 سواریکه تاز جنگی رسیده اطراف فاج پادشاهی را چنان فرو گرفت
 که تزلزل نظام در دل بردار پیر لشکر انداخت و عرصه کارزار بمرتبه
 بنرسد از آن ننگ آورد که مصلحت کار درین دانستند که بهیچ
 با اکثر کار خائنات سنگین بار پدغام تراج رساندند خود را به پناه
 جای قلب رساندند - و بقول مشهور نظر بر تقضای وقت باهم
 ساخته پدغام مصالحه بدین شرط به بیان آمد که سنقا بتعاقب
 حال لشکر و سوزان که هر آنچه دران اضطراب با خود توانند

برداشت نه پرداخته بتاراج باقی بهیرو و اشیای که در آن بنگاه یابد
اکتفا نماید. و هر دو سردار چند گروه مصلحت جنگ کنان خود را
بکنار و پناه کوهی کشیده دفع شرحانی ازان کافر غنیمت دانستند
و بعد دفع سنتا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر
محصوران تنگ گردید و برزاینی مبلغی بدانها رسید قلعه را خالی
نموده راه فرار اختیار نمودند. بعد ازان که خبر د-تگیر ساختن
پادشاه زاده بمحضرت خاند مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر نظر بر
تقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هرچه ازان
هر دو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام
راه یافت و پادشاه زاده را باهر دو سردار طلب حضور فرمودند و تا
رسیدن بحضور پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت پاره
کلمات نصیحت آمیز به جمده الملک گفته اثر کم توجهی بظهور
آورده حکم خلاصی پادشاه زاده نمودند *

سابق حقیقت فساد انگریز بر روی دریا و مهم نمودن
دیوی یاقوت خان و بعد نزایک رساندن کار دتسخیر قلعه
مذبی و بموجب حکم برخاسته آمدن بزبان خامه داده درین
سال چهار پادشاهی مسمی گنج - حوائی که کلان تر از چهار در بندر
سورت نبود و بسفر بیعت الله هر سال میروست و مبلغ پنججاه
و دولت رویده نقد زر سیخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان
در میخه و جده به نادر سورت می آورند محمد ابراهیم نام
ناخدای چهار که خود را از جوانان تهور پیشه میگردست و
چلکهای آهنی ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

غالبگیر پادشاه

(۴۲۲)

سده ۱۱۰۵

جهاز غنیم بهمین چلکها جهاز را با غنیم دریا زنده دستگیر خواهم نمود و هشتاد توپ و چهار صد بندوق در جهاز سوی آلات دیگر جنگ موجود بود همبندکه هشت نه روزه راه بندر سوزت جهاز رسید جهاز انگریز که نسبت بجهاز پادشاهی بسیار خرد بود و سیوم و چهارم حصه گنج سوانی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا گردید بعده که بتفاوت گواه رس نزدیک هم رسیدند توپ اول دفعه از جهاز پادشاهی آتش دادند از شامت مردم جهاز توپ ترقید و از ضرب صدمه پارچههای آهن که از جدا شده سه چهار فر ضائع و تلف گشتند در همان اثنا گواک جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج سوانی که باصطلاح دریا نوردان قول چهار نامند و مدار سلامت روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز اطلاع یافته دلیر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز پادشاهی رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن نمودند - باوجودیکه نصرانی در جنگ شمشیرچندان جرأت ندارند و آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز پادشاهی بود که اگر ناخدا استقامت می ورزید از عهده دفع شورش آنها بر می آمدند اما بمجره اثر غلبه جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز میباشد زیر تختهای خون جهاز گریخت و اول بار کفیزهای ترکی که در محله خریدده سریت خون نموده بود و درین هنگامه چیده بر سر آنها بسته شمشیر بدست آنها داده ترغیب جنگ می نمود بدست نصرانیها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه نر نقد سرخ و سفید در جهاز بود بر آورده با اسیر بسیاری بر جهاز خود

بردند بعده که جهاز آنها سنگینی نمود جهاز پادشاهی را کنار خشکی
 نزدیک تملق خود آورده قریب یلک هفت در جست و جوی مال
 و برهنه نمودن مردم جهاز دبی ناموسی مستورات پدر و جوان
 کوئید دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی زنهای باغیبرت
 قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندی
 بکار و خنجر در هلاک خود کوشیدند - بعده که حقیقت از روی
 وقایع بعرض پادشاه رسید و سواصح نگار بندر سورت رویداد - که انگریز
 که در منبئی باسم ناپاک پادشاه خود می زندق همراه ابرار موافق
 بحضور ارسال داشت حکم گرفتن کماشقه های انگریز که در بندر
 سورت تجارت می نمایند و فکر تسخیر قاعه منبئی بتمام اعتماد
 خان متصدی بندر سورت و سیدی یاقوت خان رسید و مقدسه
 این فساد بسالها کشید اما از آنکه انگریز بدنامی این جرأت اصلا
 برخود نمی گرفت و یاقوت خان را بسبب خفت رسیدن سابق
 آزرده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره
 و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوئید راه تری و بالکل مسدود
 ساخته بود اعتماد خان متصدی بندر سورت که نظر بر بندر بست و
 استحکام قاعه منبئی میدانست کدعاج پذیرفته متارد در صورت کوش و
 شورش باکله پوشان سواهی داد فساد که مبلغ کلی نقصان حصول بندر
 خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعی پادشاهی می گرفت
 و نمی خواست که یک رویداد از حصول پادشاهی تلف شود هر چند
 بحسب ظاهر که اشتباهی انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن
 بتدبیر دفع گفت و گوی بدنامی انگریزی کوشید و انگریز بعد از قید

سالگیر پادشاه (۱۲۴۴) سنه ۱۱۵۵

افتادن گماشتهها هرجانه نام منصب دار پادشاهی سرروی دریا یا کنار دریا می شنیدند دست او میر... پند گرفته برده عوض گماشتههای خود قید می نمودند و مقدمه بطول انجام یابد *

دران گرمی هنگامه محرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق خان و مردم احشام متصدی صاحب اختیار بودند در بندر سورت باگریز منبئی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد - چون در همان ایام بنده قریب دولت روپیه نقد و جنس از زر احشام خریدند ذخیره پادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راه پیری از بندر سورت براه کنار دریا از تعاقب فرنگ و انگریز براه پیری می برد بعد رسیدن نزدیک سرحد منبئی در تعلقه فرنگ که رسید بموجب نوشته عبد الرزاق خان در انتظار بدرقه سیدی یاقوت خان ده دوازده روز توقف نمود از آنکه مدان عبد الرزاق خان و انگریز رابطه محبت قدیم بابت حیدر آباد بود و عبد الرزاق خان برای مدد بدرقه بار نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طلب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد - هرچند کپتان فرنگ آن مکان و مردم همراه بنده راضی بزیستن این جانب مع آن مبلغ سال نشده صلاح نمیدادند - محرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و از برادر دیوان او پرسید که بعد ملاقات اگر ذکر تقریب استفسار مقدمه چهار که در میان آمده بگفت و شنید آید موافق مزاج گوئی جواب نخواهد داد و برآستی سوال و جواب خواهم نمود و کیل انگریز که در اصلاح مقدمه و نصیحت آن شقی ساهی شقی بود نیز چنان مصلحت داد که بخاطر جمع از روی نصائح پیش آمده بجز راههای کلمه و کلام نه نمایند

شده ۱۱۰۵ (۱۶۲۵) عالمگیر بادشاه
 بعده که این عاجز داخل قاعه شد ابتدا از دروازه هر دو طرف رفته
 پسرهای دروازه و چهارده ساله مقطع بندر قهای مکلف برپوش قطار
 قطار استاده کرده بودند چند قدمی که پیش رفت جوانان خط
 آغاز مطبوع بلباس فاخره با بندر قهای پرتکلف هر دو طرف بنظر
 در آمدند باز که کسی چند طی نمود انگریزهای ریش دراز
 هم عمر بهمان ساز و لباس استاده بودند بعد ازان برقذازان مژزش
 جوان بکمال زینت لباس آراسته صف زده در نظر جلو دادند
 از آنجا که گذشتم انگریزهای ریش سفید زینت پوش بندوق
 بدوش در رسته بکمال آباستگی بنظر آمدند بعد آن کلاه پوشان
 سال خورد مقطع که کنار کلاه آنها سرور برد گرفته بودند بهمان دستاور
 هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشیمن او بود قریب
 هفت هزار برقذاز مکلف مقطع بطریق محله استاده یافتم بعد
 ازان جائی که خود او بر کرسی نشسته بود رو بر رو رسیدم باظهار
 خوشوقتی در ملام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معانقه
 نموده مقابل خود بر کرسی اشاره به نشستن فرمود و بعد احوال
 پرسی سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرین در لباس
 اظهار اخلاص و صحبت عبد الرزاق خان بسیار به میان آمد از آنجمله
 آنکه ابتدا سبب قید نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در
 جواب خدا و رسول خدا را حافظ خود دانسته گفتم هر چند این
 فعل شنیع ذر از طریقه اهل خرد که از طرف مردم شما سرزده
 شما بر خود نمیگیرید اما این سوال بدان میماند که با وجودیکه شعاع
 آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش استفسار نماید

فکر پادشاه . (۴۶۶) سنه ۱۰۵۰

که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنها که با ما عذا دارند
 قهمت دیگران بر ما میکنند بر شما از کجا یقین شده که این کار
 از مردم ما بظهور آمده و بچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم
 ازینکه دران جهاز جمعی از آشنایان مال دار و در سه نفر فقیر
 فارغ از آرایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت
 تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعی که بلباس و صورت انگریز
 بودند و بردست و بدن آنها نشان و زخم و داغ پیدا بود و زبان
 خود میگفتند که این دائمیست که در وقت محاصره سیدی یاقوت
 خان ما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر
 رفیق آنها بود و زبان هندی و فارسی میدانست ترجمه آن
 خاطر نشان مایان میزند بعد که این تقریر از زبان بنده شنید
 بقیقه بخنده آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما
 آنها جمعی از انگریزند که در ایام محاصره یاقوت خان زخم
 برداشته بقید یاقوت خان در آمدند و بعضی خود از نرد ما جدا
 شده بدان حبشی پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان
 مانده باز از نزد او فرار نموده روی آن نداشتند که نزد ما بیایند
 اعمال نزد دینکمار که سکنه فیز گویند و بر روی دریا دست
 اندازی بر جهاز میدمایند رفته نوکر و مصالح جهاز الطریق
 آنها شده اند و مردم پادشاه شما از عهده آنها بر نمی آید و
 قهمت آن بر ما می بندند و جواب آن تبسم کنان گفتم آنچه
 تعریف حاضر جوابی و دائمی شما می شنیدم مشاهده کردم
 آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را با فکر بدیهه بدین تمهید

سکه ۱۱۰۵ (۳۱۷) عالمگیر پادشاه

معتزل جواب دادید اما بخاطر بیارید که پادشاهان موروثی بلجاپور و حیدر اباد و سنجهای نابکار از دست عالمگیر پادشاه نجات نیافتند پناه جزیره منبئی معلوم و گفتم همین که سکه پروریده زدن شما چگونه اظهار سرکشی است در جواب آن گفتم که هر سال مبلغ کلی از منافع مال تجارت ما را بملک خود باید فرستاد و سکه پادشاه هندوستان را بفقصان بر میدارند و دیگر در روید سکه هند قلب و عش بسیار بر می آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن مناقشه بمیان می آید بنابراین نشان اسم خود بران زده در تعلقه خود رائج می سازم - دیگر ازین مقوله کلمه و کلام بسیار بمیان آمد پارک بر خاطر او گرانی نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الرزاق خان و عهد و قرار امان بر خود هدوار نموده وقت بخصت تکلیف تواضع و ضیافتی که میان آنها رسم است بمیان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که در ملاقات حال پای رسمیات بمیان نیاید به نظر و پان اکتفا نموده خلاصی خود را ازان بلیه غنیمت دانستم - محصول تمام جزیره منبئی که بیشتر آن فوئل و نارچیل است بدو سه لک روپیه نمی رسد و از بدست لک روپیه مایه تجارت آن بدکیش شهرت زیاد ندارد باقی مدار دولت ناپایدار انگریز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه کعبه الله است که یک دو سال در میان دست اندازی می نمایند و وقت رفتن جهازات به بندر منجه و جدده که پر از جنس مال هندوستان می رود سرکار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت که نقد زر سفید و سرخ و ابراهیمی ریال در جهاز می آرند جاسومی نموده جهازی که زیاد مالیت دارد بران تاخت می نمایند اگرچه مرهونه

تاریخ پادشاه (۴۲۸) سده ۱۱۰۵

که قلعه کهنديري و قلایه و کاهه و کثوره در دریا مقابل قلعه جزیره
تعلقه حبشها نواحداث کرده کهنديهاي جنگی اطراب قلعه
فواهم آزاده بروی دریا بروقت قابودست اندازی می نمایند و
هم چنان از قوم سکنه که بواریل نیز زبان زد است و از مفسدان
سورت تعلقه صوبه احمد آباد مشهورند بر جهازات خرد که از
بندر عباسی و مسقط می آید گاه گاه شوخی بظهور می آمد اما
جرات مقابله و دست اندازی جهازات کلان راه بیت الله ندارند
و انگریز بدنامی خود بر همان سکنه ثابت می نمایند *

دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان و خانهازان خان
مخاطب به روح الله خان ثانی و صف شکن خان و دیگر امرای
نامی که بحسب تقدیر دستگیر شدند کهور پره نابکار گردیدند - تفصیل
این اجمال بطریق اختصار کلام بزبان خامه می دهد - چون اخبار
تاخت و تاراج سنتا بهم بهر عرض میرسد روح الله خان را با صف
شکن خان خوانی و محمد مراد خان بخشی پادشاه زاده محمد کام
بخش مع فوج پادشاه زاده و میرزا حسن عم زاده مختار خان و
دیگر امرای دکن با طومار دوج بیست و پنج هزار سوار که پنج شش
هزار سوار موجودی آن عهد باشد برای تنبیه آن کافرین نهاد مرخص
نموده فرمودند که باتفاق قاسم خان دوجدار ضاع دندیری که سنتا
در همان نواح آواره بود باستیصال آن بد مآل کوشند - بعده که
امرای مذکور بقاسم هان که فوج جنگی شایسته و توپخانه آراسته
داشت پیوستند ملتمای صلحون از شنیدن این خبر از مسامت
روز باستقبال شناسمت - روزی که قاسم خان بقصد مقابله غنیم

باهتمام فوج برداخته پیش خانه را بیشتر روانه ساخته خود بطریق
 هراول سوار گشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران با راستگی تمام
 می آمد هرکارهائی قاسم خان خبر آوردند که یک دسته فوج غنیم
 برسر پیش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خیمهای
 سنگین را آتش زده و قریب ده دوازده هزار سوار برسر بهیر فوج
 روح الله خان تاخت آورده عرصه بر فوج پادشاهی تنگ آورده اند و
 هفت هشت هزار سوار مابین قاسم خان و روح الله خان حائل گشته
 شوخی آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسید از شنیدن
 این خبر قاسم خان سراسیمه گشته خواست که خود را بکمک سرداران
 دیگر رساند از هر طرف صدای دایر و گیر بلند گردید و آن روز تاغروب
 آفتاب فوجهای کفر و اسلام باهم می کوشیدند باوجود آنکه دلبران
 تهور پدیده داد جرات دادند بیشتر بهیر و کارخانجات افواج پادشاهی
 بقاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات
 نمایان بظهور آمد با آنکه جنس خوردنی برای آدم و چار پا میسر
 نیامد سرداران بالای فیل و سپاه تمام شب جاوی اسپان بدست گرفته
 از ملاحظه شب خون و پای دادن اسباب آن شب را بروز رساندند
 همین که خاور فلک تاز-راز درینچه مشرق بر آورد فوجهای مرهته
 از اطراف شوخی آغاز نمودند و محاربه صعب روی داد و دران جنگ
 میرزا حسن با جمعی از مردم نامی و جماعه کثیر از مردم غیر مشهور
 بدرجه شهادت رسیدند چنانچه لشهای میرزا حسن و غیره چند
 نفر عمده را هرچند جستند از غلبه آشوب پیدا نشد و خدایان پسر
 محمد مراد خان زخم برداشته پدیده گشته سه چهار روز مفقود الاثر

گرفتید همچنان تا سه روز فوج پادشاهی مغلوب و محصور بوده
 باوجود غلبه مرهته بدفع شرکفار می کوشید تا آنکه عرصه بر
 سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گدھی دندبوی تعلقه فوجداری
 قاسم خان جنگ کنان که اطراف مرهته حلقه وار فرو گرفته بودند
 روانه شده آخر روز زیر حصار گدھی مذکور رسیدند - چون درین سه روز
 املا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای
 مردم خاص از اندرون گدھی گاه و دانه رسید و راه آمد و شد مردم
 لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گدھی
 دوبرو مورچال بسته در دفع حملهای غنیم لئیم روز باخر و شب بصبح
 میرمانند و گار و شتر و اسب بتاخت مرهته میرفت چون از غلبه
 آشوب هر دو لشکر دروازههای گدھی بسته بود بقال و سکنه آن حصار
 غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده روپیده و در روپیده آثار
 بدست هر که می آمد می فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر
 غنیم خبر رسیدن همت خان بهادر پسر خان جهان بهادر که در
 تهوری علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بقام او نیز حکم کمک
 و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سنذا از نصف
 فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج
 پادشاهی گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر
 گردیدین شقاقت - چون باز هرکارها بار خبر رساندند که بمقابل
 همت خان بهادر فوج دیگر رام راجا پرداخته از بند و بست آنطرف
 بخاطر جمع حاصل کرده جاسوسان سریع السیر گذاشته مراجعت
 نمود درین مابین فرصت چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

سنه ۱۱۰۵ (۱۳۱) عالمگیر بادشاه

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف خان که نزدیک هم
فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گزهی در آمدن
نمودند و بی آنکه بمحمد مراد خان و دیگر همراهان که مورچال
آنها بفاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کار خانجات که
بعد از تاخست غنیم باخود داشتند بشهرت سبکبار گردیدن بقصد
جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانه گشت
یرآمد از آنکه از راه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود
و از دحام عام و غلوی سرداران زیاد بود بمدد ریسمان بدستور
کمزد بالای دیوار برآمده خود را اندرون حصار رساند بعده روح الله
خان و صف شکن خان براه دروازه بچپقلانس تمام مع اردحام عام
داخل گزهی شدند بعد از آن محمد مراد خان و دیگر همراهان
خبر یافته بتصدیع تمام خود را رساندند - و صف شکن خان رو بمحمد
مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رساندید سلطان
حمین خواهرزاده محمد مراد خان که در عهد حضرت خلد مکن
خطاب طالع یار خان بادت در عالم واسوختگی بر آشفته گفت
تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر می نمایید
و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یک ماه
دران چار دیوای محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران
تنگ می گردید و کار بجائی رسید که چارپای سواری و بار بردار
بسیار که کار آنها نیز بهلاکت می رسید مذبح نموده می خوردند
از جمله غله که در انبار خانه و چاههای گزهی بدهتمام و تجسس
تمام بهم رسانیدند قاسم خان برای همراهان مردم دومی که

بمقتول اسم نوشته بر آوردند فی نفر نیم پار آثار جنس جوار
و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده می خوردند مقرر
کرد و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد
امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلشکر
غنییم بردند چون بسیاری از کاسبان و پوچ اشرفی و روپیه بر کمر بسته
همراه داشتند بدست مردم سفتا که می افتادند کمر آنها وانموده
زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنییم از جنس میوه و شیرینی
زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و محصوران
از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرود آورده خرید نموده بالا می
کشیدند و قوت رمق می نمودند آخر ذوق گدهی رو باتمام آورد
و کسانت و عفونت و دلت آب علاوه کمپایی غله بمرتب گردید که
عرصه حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت قاسم خان
بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معزاد افیون که علاوه
غم و غصه گشته بود و دیعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر
سرداران چار ناچار قرار بر جوع صلح و طلب قول امان جان بقبول
لکها در وجه جان بهاکه هر کدام بدهند و سرداران را بایدک اسب سواری
و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و
دیگر سرداران با یکی از کفیهای عمده متعینند فوج نزدیک سنجا رفته
ذکر قرار خلاصی سرداران و تعیین مبلغ بمیان آوردند سنجا گفت که سوای
فیل و اسب و نقد و مالیتی که همراه است از یک هون که سه لک
و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکذبی نمک حرام
آهسته در جواب گفت که این چه حرف است باز سخت بگیرد

این مبلغ فقط از روح الله خان برای شما مقرر می نمایم فی الجمله
 آخر گفتگوی هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و
 چنان قرار کردند که هر کدام موافق حصه رسد خود قبولیت
 باظهار امان جان نوشته داده تا وصول زیرکی از خویشان یا
 نوکر عمده صاحب اختیار بطریق برغمال نزد سنذا بگذارند و کسان
 متقای ذابکار بر سر دروازه گدھی نشسته سرداران را بایک اسپ
 سواری و رخت بدن و دیگران را بارختی که قابل مشعل در بر
 داشتند گذاشتند باقی زرنقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر
 همه بضبط در آوردند اگرچه از جمله مبالغ وجه قرار که اکثر برغمال
 وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه
 عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف
 زر بوصول نرسید - اما در آن حادثه آنچه از جمله زر خزانه پادشاهی
 که همراه فوج داده بودند و زر امیران و جواهر و غیره بقاراج رفت و
 در آن محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فوجام آمد از پنجاه
 شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هر چند حادثه که بر
 امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهی باختیار سرداران نبود اما
 بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور
 ممنوع نموده هر یکی را بخدمتی از خدمات دور دست مامور و
 مذکور ساختند با تعیینات مویدات نموده روانه فرمودند *

بعده که سنذا از طرف فوج مغلوب پادشاهی فراغ خاطر حاصل
 نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور
 گردیدن امرا ایلتغار نموده می آمد با و رسیده دو فوج نموده از هر دو طرف

مقابل همسایگان شتامت بتغارت شانزده کوره بانوج اول که سنقا دران
 فوج بود همت خان را مقابله افتاد و مبارزه عظیم رودان و تردد
 نمایان از همت خان دران کارزار بعرضه ظهور آمد و مرهنگه بدشمار
 بداد انبوار پیوست و بسیاری از همراهان همت خان بدرجه شهادت
 رسیدند و نوج سنقا رو بهزیمت گذاشته فوج بادشاهی را طرف فوج
 دویم کشیدند و همت خان شیر نبرد بتعاقب پرداخت از آنکه سنقا از
 برقندازان حکم انداز در جنگلهای دشوار گذار پناه اشجار جاسا برای
 مرزاه فوج همت خان گذاشته بود بعضی از برقندازان کالیه که درین
 فن شهرت دارند بالای درختهای انبوه پنهان شده نهشته بودند هینکه
 سواری همت خان دران انبوه اشجار رسید ناگهان گوله تفنگ اجل بر
 پیشانی او خورد و مجال نفس کشیدن فدا شده شهید ساخت و
 تمام پدیدر و فیلان و کار خانجات که همراه همت خان بود بی آنکه
 تفرقه شود بدست سنقا افتاد .

ذکر سوانح سال می و نه از جلوس خلد مکن مطابق

سنه هزار و یک صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه که برای بندوبست و تنبیه
 غنیم طرف کهره رنده بود از اختلاف آب و هوا انحراف مزاج
 بهم رساند و آخر منجر باستسقا گردید بعد عرض طلب حضور
 فرموده اندرون گلال بار فرود آورده و اطبایی تجربه کار حضور
 برای علاج پادشاه زاده مقرر کردند - چون از پادشاه زاده احتیاطی
 که باید در پرهیز بوقوع نمی آمد حکما حکوم این معنی بعرض
 رساندند و مرض چنان رو بشدت آورد که اطبا عاجز آمدند لهذا

هنگام پادشاه زاده را نزدیک خواهرگلا خاص بحضور طلبیده خود دروا
و غذای پرهیزانه می خوراندند بلکه از راه مهر پدری خود در غذا
رفاقت می نمودند و تغذیه تمام در علاج بکار می بردند تا حق
سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید - خواجه یاقوت نام مخاطب
محرم خان که در سخنی سلوک بدنام و از راه شرم و چشم مررت صد
مرحله دور بود و بخدمت اثنالیقی پادشاه زاده کام بخش سرانرازی
داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستی باد! ایام جوانی حرف
اورا بسع رضا نمی شنید و از بیرونی و بد خوئی محرم خان پادشاه
زاده و همراهان او مخصوص کوکه و دیگر مقربان همدم آزردن خاطر می
بودند و ادا های ناخوش از طرفین درباره همدیگر مرمیزد - وسط
ماه جمادی الاولی سال حال وقت مراجعت پادشاه زاده از دربار
که محرم خان از عقب می آمد ناگهان تیری که پیکان او در
زبان داشت از طرفی که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون
دستش بالای شکم حائل بود اجالش کوتاهی نمود و قدری
دست اورا مجروح ساخته بشکم او رسید و پند اندرون شکم
ندید و پورده نرید - محرم خان همچنان با دست خون چکان و
دل و بدن پر خون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و
یقین شکوه تعدی همراهان پادشاه زاده نموده تیر را بچشم از نظر
گذراند - کوتوال حضور برای تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور
گردید - بعد تفقدش و تجسس بسیار اسم پنج نفر از همراهان اورا
وضع پادشاه زاده که چهار جامعه دار و یک هدو نام کوکه پادشاه زاده
باشد بر آنها ظن برده معرفی رساند حکم شد هر پنج نفر را گرفته

مقید ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم محرم پادشاه زاده و بیگناه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال در آمدند اما همدو کوکه بحکم آنکه الخائن خائف بخیره سرب پیش آمد و پادشاه زاده نیز شفیع و حامی او باظهار بی تقصیری او گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده او را بحضور بیار و الا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز خطا کار بدکردار پردازد و خواجه محمد او را در ابتدا بکلمات نصیحت آمیز چرب و نرم بی آنکه پای ستیزه و درشتی بمیان آید فهمانده و راضی ساخته تا بدر دولتخانه و الا آورد از آنجا بسبب وسواسی و هراسی که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خود را در میان ازدحام مردم که همراه پادشاه زاده می آمدند انداخت و پادشاه زاده را حامی خود ساخت - بعده که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده محمد کام بخش حکم صادر شد که او را از همراهان خود جدا ساخته کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانه او را بضبط در آرند پادشاه زاده او را بوعدهای لطف آمیز نهانی امیدوار ساخته در صد اشرفی و خدمت مختصر و دیگر سرانجام همراه داده بیکی از محاللات جاگیر خودش مرخص نموده وقت رخصت اشک ریزان گردیده در بغل گرفت - از زمانی محرم خان این حقیقت فیدر بعرض رسید باز دیگر بهم حکم صادر گردید که بیرون رفتن ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بیار و برای عفو تقصیر او التماس نماید - پادشاه زاده او را بر گردانده همراه گرفته بدر دولتخانه رسانید - بعد عرض فرمودند که او را بیرون نگاه دارند پادشاه زاده آمده بدستور

هر روز مجرا نماید - مسجد کام بخشش در جواب گفت که من او را از خرد جدا نمی نمایم و بالا بند که هر خود را او نموده دست خود و او را با هم بسته استاد - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که هر دو را در عدالت برده بنشانند و مخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی پدینامهای نصیحت آمیز به پادشاه زاده رسانده او را ازان اراده ناصواب باز دارد ازان پدینام زیور فائده نه بخشید بلکه زیاده ماده طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعد حمید الدین خان بهادر مامور گشت که رفته هدوی گمراه را از پادشاه زاده جدا سازد و حواله کوتوال نماید همیشه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم بعمل آرد پادشاه زاده کنار که خود کشیده بر حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کنار را گرفت و دست او زخمی گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده هدورا بضرر چوب و لکد و مشمت از پادشاه زاده جدا نموده بزندان فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک جواهر خانه خیمه مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب و ضبط جاگیر و کار خانجات مغضوب ساختند - آری همه ثمر اثر صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رساند • بیت •

صحبت سفاک چو انکشت نماید نقصان
گرم سوزد بدن و مرد کند جامه حیا

درین ایام که ستاره طالع مسعود عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال منزوی بود از هبوط برآمد حکم خلاصی او فرموده بعنایات پادشاهانه دستور علق معزز ساخته

حکم نمودند که پادشاه زاده منصفیان سرکار خود بتجویز خود جدا نماید
و کارخانجات پادشاه زاده آنچه بضبط آمده و سوای آن هر چه ضروری
و لایقی باشد فحالة از سرکار جدا نموده حواء منصفیان شاه زاده
نمایند و روز بروز بدستوری که حکما در ایام نقاهت مریض شفا یافته
در شکستن پرهیز می افرایند در مهربانی و پرداخت حال پادشاه
زاده حکیمانه متوجه شده می افزودند و این مومنی باعث خارخار
دل پادشاه زاده محمد اعظم شاه و مقربان او میگردد .

قاضی شیخ الاسلام که بعد مراجعت از بیت الله از پادشاه
رخصت وطن احمد آباد گرفته رفته بود و بموجب حکم که مکرر برای
طلب او فرمان صادر گردید از احمد آباد بر آمده در راه بعد ادای
صلوات خدعه از خدا درخواست می نمود که باز آورد تعلق خدمت
پادشاهی نکرد مابین راه باجل طبیعی بر روضه چنان شگفتا -
بعد عرض پادشاه حق شناس در باره او اندوس زیاده نموده
فرمودند خوشا حال او که بعد از مراجعت از بیت الله پلک از
آلوه گی دنیا لبیک حق را اجابت نمود - فی الواقع در سلطنت
تیسریه مثل او قاضی حق پرست صالح متدین شنیده نشد اول
از ترکه قاضی عبد الوهاب پدر خود که لکها اشرفی و روید و
جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامه به بردران و وارثان وا گذاشته
و مبلغی براه خدا بمستحقان داده خود دومی و درمی ازان
متصرف و مالک نگردید - بعده که تکلیف منصب قضا باو
نمودند بعد ابرام و مضایقه تمام بشرط چند که با پادشاه
در میان آورده قبول نموده مدام تا دم آخر در فکر استعفا بود - و

سنه ۱۱۰۶

(۱۳۹)

عالمگیر پادشاه

حضرت خالد مکن دست از برنمی‌داشتند تا آنکه مهم لاجاپور و
 حیدرآباد بمیان آمد - بعد از پادشاه از فتوای جواز آن خواست بنابران
 رخصت احرام بوقت الله را وسیله نجات خود از آلودگی دنیا و
 باز پرس آخرت ساخته چنانچه بریان قلم داده خود را بدان مکن
 متبرک رساند و زر وافر بمسئدگان و شرفا و محتاج آنجا رسانده
 دو سه بذای خیر جاری گذاشته با آبرو مراجعت نمود - و باز
 بحق سبحانه و تعالی اورا توفیق قبول کار و بار تعلقه سلطانی نداد
 تا بدار البقا شدامت - و در ایامی که قاضی القضاات بود هرگز بقبول
 هدیه و تحف آشنائی بیغرض همراضی نمیگردید تا بر شوت و ظلم و
 کاری که پیشه و رویه ظالمان جفاکار روزگار است چه رسد - چون
 میدانست که در رجوع قضایا شاهدان نور بسیار را و کلامی شرعی
 و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وابسته
 بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و شنیدن شهادت کمتر
 اجرای حکم پرتنقیح قضیه می فرمود و تا مقدر سعی می نمود
 که مدعی و مدعی علیه باهم صالح نمایند و دیگر صفات حمیده
 بسیار داشت

نیکوان رفتند و سنتها بماند • ظالمان رفتند و لعنتها بماند
 مصطفیٰ خان کاشی که میان افغانان از جمله مستعدان و صاحب
 کمال روزگار توان گفت و در همت و - غرور و تدبیر و رای صائب
 که همیشه شجاعت ذاتی داشت شهرت تام بر آورده بود و از پیش
 آوردها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم
 شاه گفته می شد - سابق در سرکار پادشاه زاده بسبب عدم بند و

هالمگیر بادشاه (۱۴۰۰) سنه ۱۱۰۶
 بخت که همیشه دخل خرج را احاطه نمی نمود سپاه از طرفت
 طلب هفت هشت ماه نالش داشت مصطفی خان بکمال تدبیر
 دخیل کار و بار سرکار پادشاه زاده گشته دستور نگاهداشت سپاه برین
 قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگاه ندارند و زیاده ازین
 که بسبب شغارش و رجوع مردم سده و پیش آمدن مهم ضرورت در
 نگاهداشت آید تا که منجمه شش هزار سوار فوتی و فراری بعمل نیاید
 تنخواه او جاری نگردد بدین سبب نالش دیر طلبی سپاه و شاگرد
 پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود
 بود چنانچه آخر بمروز آیام همین دستور در سرکار همه پادشاه زاده
 سوی سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکری پادشاه زاده حکم پایبانی
 سرکار پادشاهی بهم رساند القصد بیاوری طالع و جوهر رشادت مصطفی
 خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام
 اختیار سرکار پادشاه زاده بقصد افتد او در آمد و پادشاه زاده هیچ
 کار بیصلاح و مصلحت او نمی نمود و هرچه از پادشاه زاده خلاف مرضی
 پادشاه بظهور می آمد از آن افغان پخته کار می دانستند و این معنی
 بخاطر پادشاه نهایت گرانی می نمود و نظر بر رویه افغانان سلف
 نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استقلال در خانه پادشاهان
 بهم رساند - مگر پادشاه زاده از روی نصیحت برای منع اختیار او
 فرمودند فائده نه بخشید - درین ضمن ادای خارج از مصطفی
 خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و او را مغضوب و
 بی منصب ساخته گرز بردار شدید بر او سزاول نموده فرمودند که از
 لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بندار صورت رسانند و بنام متصدی

بندر حکم صادر شد که بر جهاز سوار ساخته روانه بیت الله سازد •

محرر اوراق مکرر در بندر سورت از زبان مصطفی خان مسموع
 نموده که پدرم با وجود کمال پریشانی و عسرت برای تحصیل علم من
 تقید زیاده می نمود روزی که واقعه ناگهیر پدر رو داده من چهارده
 ساله عمر داشتم و در خانه آنقدر میسر نبود که بکن و دهن و نا
 نما بد بعد از فراغ فاتحه روز سیوم بقصد رفاقت قافله و جمعی افغانان
 که بدار الخلافت می رفتند کمر بسته بجهت فکر معاش از والد
 خود رخصت خواستم - مادرم گریه کنان دست بدامنم زده مانع آمد
 و گفت که باین عمر و بدین بی سرانجامی کجا میروی و چگونه دست
 از تو بدارم و بجدائی تو راضی شوم من بمادر گفتم ای مادر مهربان
 ذات پاک حق نسبت بمادری که بسیار بسیار فرزند را دوست
 دارد هفتاد برابر آن مادر بر بنده خود مهربان تر می باشد مرا
 بهمان خدا بسپار و دست از دامنم بدار - مادرم که این جواب
 از زبان من شنید اشک ریزان گفت برو که تو بهمان خدائی که
 صفت او بیدان نمودی سپردم - پس در هر لحظه چندین شکر بر من
 واجب است که از چنان حالتی مرا بدین پایه رساند که پادشاه
 بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته و بعد از آنکه مرا
 مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانه بیت الله نمودند بعد که
 یکعبه رفتم از زیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده می خواست
 که چند روز در آن مکان شریف بسر برد با وجود رعایتی که از رساندن
 هدیه و تحف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت
 مراجعت قافله هندوستان شریف مکه موافق رویه که دارند بعضی

عاجزگیر پادشاه : (۱۴۴۲) سنه ۱۱۰۶

تکالیف شافه بمیدان آورده از مصطفی خان زیاده طلبی می نمود
مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانه شدن گشته با جمعی
از همراهان کمر بسته برای وخصت رفته چند کلمه معقول گفته
برخواست مردم شریف خواستند که با او کارش نمایند شراف
منع نمود بلکه بعد از تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد
رسیدن به بندر سورت با وجودیکه پادشاه درباره اکثر مضمویان بعد
از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پرداخت او می
شدند در باره مصطفی خان هرچند پادشاه زاده سعی نمود که
شفیع جرائم او گشته ببا خود بگیرد مانده نه بخشید اگرچه بعد رسیدن
ببندر سورت حکم طلب او صادر فرمودند اما چون ازان بوی عفو
تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که بیخجسته بنیاد رسید نظر بر
مرضی پادشاه لباس فقرانه پوشیده روانه حضور گردید و روز
ملازمت بهمان خرقه و تبرک بیت الله از نظر گذشته رخصت
انزوا حاصل نموده در خجسته بنیاد آمده باقی عمر مغزوی بود -
چون مصطفی خان رساله تالیف نموده بود که ازان باسانی آیه کلام
الله به تعیین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده
روزی از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان
است بعد مطالعه فرمودند که تصنیف گویند تالیف است پادشاه زاده
باز عرض نمود که تا حال دیگری باین مگر نیفتاد لهذا تصنیف میتوان
گفت بعد پادشاه از روی بیدمانگی بدارونه کتب خانه فرمودند
که رساله درین ماده سابق ازین نوشته اند از کتب خانه آورده بدست
پادشاه زاده بدهد باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

سنه ۱۱۰۶ (۱۶۴۳) عالمگیر بادشاه

زیاد ازین که در قرب پادشاهان موافق شامت کردار هر یکی عادت
حال از میگردد محفوظ ماند *

در ایامی که پادشاه زاده شاه عالم را منزوی ساخته بر
مهربانی پادشاه زاده محمد اعظم شاه افزوده بودند و محمد
اعظم شاه خود را ولید محمد مستقل میدانست درین ایام که پادشاه
زاده مهین را مطلق العنان ساخته زیاده از سابق متوجه
احوال او گردیدند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد
اعظم شاه میگردد تا روزی که برای نماز عید الفصحی تشریف
می بردند پادشاه زاده کلان را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت
نشستن طرف سمت راست بنشیند و بعد رسیدن بر سر سجاده نماز
عید شمشیر کمر او نموده بدست محمد اعظم شاه داده او را بدان
مشغول ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند
محمد اعظم شاه چون تمام شمشیر بر خود پیچانده زمانی عقب
پادشاه استاده ماند بعد دست محمد اعظم شاه را گرفته اشاره
نشستن طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم شاه پیچ و تاب بسیار
خورد و نزهت بود که در آن فساد آماده کرد اما از هیبت و تسلط
پادشاه هیچ کدام از پادشاه زاده را زهره و یزای چون و چرا نبود
تا آنکه پادشاه زاده محمد اعظم را که مخاطب پادشاه عالم بود
مراقب به بهادر شاه ساخته برای بند و بست مستقر اختلافت
اکبر آباد و تندیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند
بعد از بدین شاه والا قدر باکبر آباد پادشاه زاده معزالدین و محمد عظیم
را نیز نزد پدر مرخص ساختند بعد از آنکه چند گاه شاه در اکبر آباد

به بند و بست پرداخت بعلت اخبار مختلف شورش و فساد
ملتان که فرقه مشهور باپی بپای سه نقطه هندی که بلباس
فقیران طریقه مفسدان اختیار کرده بودند و آشوب بلوچان علاوه آن
در صوبه ملتان گردیده بود پادشاه زاده ولیدعهد را مع پسران برای
بندوبست صوبه کابل مامور نمودند و شاه زاده معزالدین را
بصوبه ملتان مقرر فرمودند *

چون حضرت خلد مگان حوض مربع از مس ساخته موافق
روایت امام محمد رحمت الله علیه که اگر دست و پای
مصلي ظاهر باشد هرچند که ظرفیت آب کم باشد یک دوکس
بدان وضو میتواند ساخت دران آب وضو میدنمودند - روزی
یکی از فضلا که نزد پادشاه قرب داشت درین ماده التماس
نمود متوجه جواب او نشدند بعد از چند روز همان فاضل یا اشاره
بلکه باتفاق شیخ عبد الرحمن مقتی حضور درین باب بعرض
رساند در جواب آن از روی بیدمانی فرمودند که اینقدر جاهل مسئله
قیستم که بنقصان عبادت خود راضی باشم - بعد در همان ایام
شیخ عبد الرحمن مقتی رخصت کعبه خواست بعد طواف
حرمین شریفین که مراجعت نموده وارد بندر سورت گردید - دران ایام
امانت خان خوانی پسر امانت خان مرحوم مقصدی بندر سورت
بود حاجی عبد الرحمن را بضيافت طلبید - محرز سوانح دران
مجلس نیز حاضر بود امانت خان از حاجی عبد الرحمن درباب
مسئله رضوی پادشاه دران آب حوض سوال نمود حاجی عبد الرحمن
جواب داد که خوب نمی گذاند - مگر عرض نمودیم بسمع رضا

نشانی‌دند چه گنم پادشاه اند - دران مجمع یکی از شاگردان خاندان
 خواجه دیوانه که از اعیان و اکابر زاده‌های مشهور توران اند و بدو
 سه واسطه در بندر سورت مکنی دارند عبارت روایت جواز وضو
 از آن آب بقول امام محمد رحمت الله علیه از فتوای معتبر
 خواند - حاجی عبد الرحمن در جواب او بر آشفته گفت برین
 قول عمل نمودن و فتوی دادن دو قباحت لازم می آید - اول طهارت
 ظاهری دست و پای مصای لازم و در مردم عام احتیاط آن
 بعمل آمدن معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان پیران عمل نمایند
 برای اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلدنمکان
 مدت مدید دران حوض وضو میخواند •

درین سال از فتوح غیبی که بطالع خلدنمکان رو داده استیصال و
 بیچشمی واصل شدن - فتیای بدخصال است - اگر چه در باب گذشته شدن
 آن سگ زابکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان را
 و یا ثقه که دران لشکر بودند شنیده شد چند کلامه از تفصیل آن بطریق
 اجمال بزبان خامه میدهد - بعده که آوازه تسلط و تاخت و تاراج
 سنتی ملعون از حد تجاوز نمود در ایامی که غازی الدین خان
 بهادر فیروز جنگ بمسامت چهار پنج منزل بیجا پور برای تزیینه
 سنتا و دیگر اشقیای مامور گشته استقامت رزیده بود و در همان
 ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ برای تعاقب غنیم نواح
 لشکر پادشاهی با بدشتر از همراهان و کوسگیان نامی صاحب
 فوج بر آمده بسبب غبار خاطری که دران روزها با پدر بهم رسانده
 بود مع فوج بملازمت پادشاه رسیده اراده باز گشت نزد پدر

نداشت و از جمله متعینه موای حامد خان برادر دلیر خان
 عرف عبد الرؤف بیجاپوری و لطف الله خان دیگر مردم
 نامی زمانه بودند بلکه برادری آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود
 درین ضمن خبر رسید که سنقای کهور برای نابکار با فوج بیست
 و پنج هزار سوار بقفارت هشت و نه کرور رحیمده آن سده مالار با فرهنگ
 نظر بر شهرت و غلبه سنقا که مبارز پیدشگان با نام و نشان از شنیدن
 نام آن بدنام حوصله بباد - میدادند رنگ و رو می باختند فیروز جنگ
 نظر بر قلت فوج خود بتقاضای وقت مصلحت دران دانست
 که شهرت سوار شدن طرف سنقا داده مدیر منزل را مع دیگر مردم
 برای صاف نمودن راه و روانه نمودن پیش خانه تعیین نمود
 و خود سوار شده برای کوجه غلطي راه بیجاپور اختیار کرد - بعده
 که هشت نه گروهی بیجاپور رسید از زبانی جاسوسان ظاهر
 گردید که چون میان سنقای شقی و دهنا جادر که هر دو خود را
 سیناپتی میگرفتند یعنی باصطاح دکن سپه سالار گفته می شد
 باوجودیکه دهنا جادر از سرداران عمده قدیم مرهته گفته می
 شد و نسبت به دیگرنا سرداران و سنقا با امرای پادشاهی طریقه
 سلوک و سلامت روی مرغی میداشت سنقا برو تفوق می جست
 لهذا میان هر دو غبار خاطر بهم رسیده بود و مدام در استیصال
 همدیگر میکوشیدند و سنقا نسبت بهمراهان در سیاست شدید
 القاب بود و باندک تقصیر زیر پای قیل می انداخت اکثر
 امرای مرهته با او عداوت داشتند و خفیه با دهنا جادر برای
 استیصال سنقا بنامه و پیغام باهم ساخت نموده بودند - درینولا

(۴۵۷) : عالمگیر بادشاه

هنوزت رای و نام که از سرداران نامی گفته می شد بشاره دهنای
 چادر که با همراهان عمده ستانیدوساخته بود باتفاق فوج دهنای جاو
 تاخت آورده بهیر اوزا تاراج نموده و بسیاری از رزتهای نامی
 لشکر سنقا ازو جدا گشته به هنوزت راز پیوستند و جمعی کشته
 و زخمی گشتند. و ستابی پروبال گشته رو بجبال و ماوای خود
 گذاشت. از شدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتی
 رویاد. و غازی الدین خان بهادر به تهیه تعاقب با همراهان مصلحت
 بمیان آورد و در همین اوان فرمان دستخط خاص رسید. متضمن براینکه
 از نفاق سردارهای مقهوران ظاهر می شود که درین زودی سنقای
 ملامون بجزای کردار خود خواهد رسید آن سپه سالار با فرهنگ بی درنگ
 تعاقب نموده چنان سعی نماید که فتح استیصال آن بدخصال
 بدام آن فرزند بی روی و رنگ بر صفحه روزگار ثبت گردد. و آن ملامون
 خود را جمع نتواند نمود. بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجی
 که داشت بتعاقب سنقای بدعاقت پرداخت. از یک طرف فوج
 پادشاهی و از طرف دیگر فوج دهنای چادر پاشنه کوب عقب آن صید
 بدام اجل گرفتار گشته می تاختند تا آنکه فوج سنقا بالکل ازو جدا
 و متفرق گردید و درین حالت ناکونا میدان (۱۵) نام که یکی از سرداران
 مرهنگه گفته می شد و چندگاه در جرگه بذهای پادشاهی در آمده
 باز بفرقه خویش پیوسته بود و دران سر زمین وطن داشت از آنکه
 سنقا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای قیل انداخته بود و

نماده عداوت جانی باهم داشتند برهنه‌مانی زن خود باجمعی از مردم
 بتعاقب سنانا تاخته بمکانی رسید که سنانا کوفته و مانده بی پرو
 بال گشته بر سر ناله رسیده غسل می نمود - غافل بر سر او رسیده
 بقتل آورده سر او را بریده در توبه انداخته عقب اسب بسته نزد
 زن خود یا پیش دهنا جادو می برد مابین راه توبه از اسب
 جدا شده افتاد - هرکارها و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب
 سنانا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن توبه مع سر بدست
 هرکارهای که سر او را می شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان
 که هراول بود آوردند - و لطف الله خان نزد فیروز جنگ آورده زبان
 بمبارک باد و فاتح نمایان خدا داد کشاد و صدای شادبانه بلند
 گردید - بعده در لشکر تشهیر دانه مصحوب خواجه بابای
 تورانی نزد پادشاه مدو مال روانه نمود - بعد از آنکه سر آن کافر
 مقتول از نظر گذشت شکر عظیمه الهی بجا آورده اشاره بنواختن
 نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته
 حکم فرمودند که سر او را در لشکر و در بعضی بلاد کن تشهیر دهند -
 و درین ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم .

درینوقت خبر واقعه خان جهان خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون
 در آخر عمر پدای اعتراض آمده بود بسبب بیچاگری در کمال
 همت بهر می برد اما از امرای باوقار فتح نصیب صاحب
 تدبیر بود بیست و دو جذب نامه نموده زخمهای کاری برداشت
 به نیکنا به پایان رساند .

عبد الرزاق خان لاری که از ابتدای نوکری برای رفتن وطن بهانه